



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع دوم: زمین ها

بحث در مورد منبع مالی بودن زمین ها برای حکومت اسلامی است که در جلسات پیشین به تعدادی از زمین ها اشاره شده و مورد بررسی قرار گرفتند.

مورد ششم: زمین های موات

مورد ششم از زمین هایی که جزو انفال و منابع مالی حکومت اسلامی شمرده شده، زمین های موات است.

زمین های موات به دو قسم تقسیم می شوند:

قسم اول: زمین های موات بالأصالة

قسم دوم: زمین های موات بالعرض

ظاهر کلمات مشهور فقها این است که هر دو قسم از زمین های موات، جزو انفال و اموال امام علیه السلام محسوب می شوند. اما این دو قسم از زمین ها به لحاظ أدله متفاوت هستند و لذا این نکته باید در بررسی أدله، مورد توجه قرار گیرد.

أدله

در ارتباط با تعلق زمین های موات به حکومت اسلامی، أدله ای قابل طرح است:

دلیل اول: مقتضای لفظ انفال

دلیل اول برای اینکه زمین های موات ملک حکومت اسلامی هستند، لفظ انفال است؛ چون بر هر چیزی که زائد بر اموال مردم باشد، انفال گفته می شود. از طرف دیگر در قرآن کریم، انفال متعلق به خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانسته شده و در روایات نیز بیان شده است که آنچه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، متعلق به ائمه معصومین علیهم السلام خواهد بود. بنابراین اثبات می شود که زمین های موات جزو انفال و متعلق به منصب رسالت و امامت خواهد بود.

همان طور که مباحث پیشین نیز مطرح گردیده است، روشن نیست که انفال به معنای ذکر شده باشد و نمی توان با این دلیل، تمامی اموال بدون صاحب را جزو انفال دانست.

دلیل دوم: اجماع

دلیل دوم بر تعلق زمین های موات به حکومت اسلامی، اجماع فقها بر این مطلب است.

به نظر ما اجماع ادعا شده، قابل استناد نیست؛ چون با توجه به عدم دسترسی به کلمات همه فقها، اجماع محصّل وجود ندارد و نهایتاً اجماع منقول خواهد بود که اجماع منقول فی نفسه و به صورت کبروی حجت نیست. بر فرض هم اجماع منقول حجت باشد، حجیت آن اختصاص به مواردی دارد که اجماع منقول تعبدی باشد، در حالی که در بحث حاضر، روایات متعددی وجود دارد که در کلمات فقها نیز مطرح شده است. در نتیجه اجماع مدرکی یا حدّ اقل محتمل المدرک خواهد بود که حجت نیست.



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

دلیل سوم: روایات

دلیل سوم بر ملکیت حکومت اسلامی نسبت به زمین های موات، روایات است که در ضمن دو دسته مطرح می شوند.

دسته اول: روایات مربوط به زمین های خراب

روایت اول: صحیحہ حفص بن بختری

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا أَوْ قَوْمٌ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَكُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَبُطُونٍ الْأُودِيَةِ فَهُوَ لِلرَّسُولِ اللَّهُ ص - وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.^۱

این روایت به لحاظ سندی صحیحہ محسوب می شود.

در این روایت در مقام تبیین انفال به مواردی اشاره شده است که یکی از آنها زمین های خراب است. تعبیر «خربه»، به معنای زمین هایی است که قابل انتفاع نیستند و لازم است نسبت به آنها اصلاحاتی صورت گیرد تا مورد بهره برداری قرار گیرند. در این جهت تفاوتی وجود ندارد که زمین های غیر قابل انتفاع، دارای سابقه انتفاع باشند یا اینکه هیچ گاه از این قابلیت برخوردار نبوده باشند. به تعبیر دیگر، زمین های موات بالعرض را نیز شامل می شود. بنابراین تمسک به این روایت به جهت اطلاق آن است.

روایت دوم: روایت محمد بن مسلم

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن علي بن حسن بن فضال] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَنْفَالَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةٌ دِمٍّ أَوْ قَوْمٌ صَوْلِحُوا وَ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ بُطُونٍ أَوْ دِيَةِ فَهَذَا كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ - فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلرَّسُولِ يَضَعُهُ حَيْثُ يُحِبُّ.^۲

این روایت با سند شیخ طوسی به ابن فضال نقل شده است که در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفته و بیان گردید که در صورت اصلاح، سند روایت موثق محسوب می شود. به لحاظ دلالتی نیز در این روایت از تعبیر «أرض خربه» استفاده شده است که استدلال به آن همانند روایت پیشین خواهد بود.

روایت سوم: روایت محمد بن مسلم

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن علي بن حسن بن فضال] عَنْ سِنْدِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْفَيْءُ وَ الْأَنْفَالُ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةُ الدِّمَاءِ وَ قَوْمٌ صَوْلِحُوا

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۳.

۲. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۶.



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَمَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ بَطُونٍ أَوْ دِيَّةٍ فَهُوَ كُلُّهُ مِنَ الْفِيءِ فَهَذَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ - فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ
لِرَسُولِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ الرَّسُولِ - وَأَمَّا قَوْلُهُ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ
مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ - قَالَ أَلَا تَرَى هُوَ هَذَا وَأَمَّا قَوْلُهُ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى - فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْمَغْنَمِ
كَانَ أَبِي يَقُولُ ذَلِكَ وَ لَيْسَ لَنَا فِيهِ غَيْرُ سَهْمَيْنِ سَهْمِ الرَّسُولِ وَ سَهْمِ الْقُرْبَى ثُمَّ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا بَقِيَ.^۱

این روایت به سند شیخ طوسی از علی بن حسن فضال نقل شده است که اگر ادامه سند مشکل نداشته باشد، نهایتاً موثق محسوب می شود.

در این روایت نیز از ارض خربه به عنوان یکی از انفال یاد شده است.

روایت چهارم: روایت سوم محمد بن مسلم

[مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ فِي الْمُفْتِنَةِ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ
وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ شَيْءٍ كَانَ يَكُونُ لِلْمُلُوكِ وَ بَطُونُ
الْأَوْدِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَكُلُّ ذَلِكَ لِلْإِمَامِ خَالِصًا.^۲

شیخ مفید این روایت را به صورت مرسل از محمد بن مسلم نقل کرده است.

بر اساس این روایت همه زمین های خراب جزو انفال هستند.

روایت پنجم: مرسله ابی اسامه زید شحام

و [مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ] عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ
هُوَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ.^۳

سند این روایت با ارسال همراه است، اما به لحاظ دلالتی به روشنی دلالت دارد که تمامی زمین های خراب جزو انفال محسوب می شوند.

تاکنون به تعدادی از روایات اشاره گردید که در مجموع مستفیضه هستند؛ علاوه بر اینکه در بین آنها روایت صحیح و موثق نیز وجود دارد. همان طور که روشن گردید، استدلال به این روایات مبتنی بر این است که تعبیر «ارض خربه» اطلاق داشته و به معنای زمین های غیرقابل انتفاع باشد، اعم از اینکه اصالتاً این چنین بوده باشند و یا اینکه بالعرض به این حالت در آمده باشند.

مناقشات

درباره استدلال به روایات ذکر شده، دو مناقشه قابل ذکر است:

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۷.

۲. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۲.

۳. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۳.



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

مناقشه اول: اختصاص داشتن تعبیر «خربه» به زمین های موات بالعرض

تعبیر «خربه»، اختصاص به زمین های موات بالعرض دارد و یا حداقل این است که نسبت به آن شبهه مفهومی وجود دارد که قدر متیقن آن، زمین های موات بالعرض خواهد بود. در نتیجه این روایات برای اثبات اینکه زمین های موات بالاصاله جزو انفال هستند، قابل استدلال نیست.

در اینجا ممکن است ادعا گردد که حتی اگر روایات ذکر شده، شامل زمین های موات بالاصاله نگردد، مشکلی ایجاد نمی شود؛ چون اگر زمین های موات بالعرض جزو انفال باشند، به طریق اولی زمین های موات بالاصاله جزو انفال بوده و در اختیار امام علیه السلام قرار خواهند داشت.

پاسخ این است که به نظر ما اولویت ثابت نیست و اثبات آن بر عهده مدعی است؛ چون منافاتی ندارد که زمین هایی که سابقه احیاء داشته و متعلق به مردم بوده اند، در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته باشند، اما زمین های موات بالاصاله جزو مباحات باشند و همه از آنها حق انتفاع داشته باشند. مؤید بر این مطلب، روایات باب احیاء است؛ چون در این روایات بیان شده است که احیاء کننده ی زمین های موات، مالک آنها خواهد شد. از طرف دیگر اصل بر این است که امام علیه السلام حکم اولی شرعی را بیان کرده باشند؛ یعنی اگرچه ممکن است که زمین های موات بالاصاله نیز ملک امام علیه السلام بوده باشند و ایشان اجازه احیای آنها را داده باشند، اما حمل بر اجازه موجب می شود که حکم امام علیه السلام ولائی بوده باشد، در حالی که روایات احیاء، لسان اجازه ندارد بلکه به لسان بیان حکم شرعی وارد شده است. در نتیجه حداقل این است که به عنوان مؤید قابل تمسک است که زمین های موات ملک امام علیه السلام نیستند، بلکه بدون صاحب هستند که هر کسی آنها را آباد کرده و تصاحب کند، مالک خواهد شد.

به نظر ما اگرچه تعبیر «خربه» در ارتکاز فارس زبانان به معنای موات بالعرض است، اما روشن نیست که عرب ها این لفظ را برای چه معنای استعمال می کرده اند. بنابراین اگرچه اختصاص خربه به زمین های موات بالعرض اثبات نمی شود، اما با توجه به ایجاد شبهه مفهومی در آن، قدر متیقن، زمین های موات بالعرض خواهد بود.

بنابراین اگرچه دسته اول از روایات، تعلق همه زمین های موات به حکومت اسلامی را اثبات نمی کند، اما حداقل این است که نسبت به زمین های موات بالعرض قابل استدلال است.

مناقشه دوم: ضرورت از بین رفتن مالکان زمین های موات

مناقشه دوم این است که در برخی روایات، تعلق زمین های خراب به امام علیه السلام، دارای قیدی است که به لحاظ آن قید، باید بین روایات جمع صورت گیرد.

در روایت حماد بن عیسی آمده است:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَلِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَالدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَالثَّوْبَ وَالْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَسْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَقَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يَنْبُوهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَنْبُوهُ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَقَسَمَ الْبَاقِيَ عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَهُ بَعْدَ



الْخُمْسِ الْأَنْفَالِ وَالْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍ صَالَحُوا صَلَاحًا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَبُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَهُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَمَهُ فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي كُلِّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ص إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَمَا كَانَ افْتِتَاحًا بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص - فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ الْحَدِيثُ.^۱

در این روایت که در صدد تبیین انفال بوده است، در مورد زمین های خراب، از تعبیر «كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا» استفاده شده است که از دنیا رفتن صاحبان زمین را به عنوان قید برای زمین های خراب ذکر کرده است. از طرف دیگر، قیود، ظهور در احترازی بودن دارند؛ یعنی وقتی قیدی ذکر می شود، برای احتراز از فرضی است که آن قید وجود نداشته باشد. در نتیجه مفاد روایت حماد بن عیسی این است که زمین های خرابی که صاحبان آنها زنده هستند، جزو انفال نیستند. با این بیان، نسبت این روایت با روایات پیشین، عام و خاص مطلق می شود؛ چون روایات پیشین به صورت مطلق بیان کرده است که زمین های خراب جزو انفال بوده و متعلق به امام علیه السلام هستند ولی روایت حماد بن عیسی این مطلب را مختص فرضی دانسته است که صاحبان زمین ها از دنیا رفته باشند. در نتیجه روایات پیشین نیز مقید به این قید خواهند شد.

ممکن است در پاسخ از اشکال ذکر شده، گفته شود که تخصیص و تقیید در صورتی انجام می گیرد که دو خطاب، متخالف باشند، در حالی که در محل بحث، دو دسته متوافق هستند. بنابراین تخصیص و تقیید صورت نمی گیرد. پاسخ این است که عدم تخصیص و تقیید در متوافقیین مشروط به این است که دو قضیه در مقام بیان وحدت موضوع و حکم نباشند بلکه خطاب مخصص یا مقید، صرفاً برای بیان مصداق کامل بوده باشد. اما اگر ظهور هر دو خطاب در این باشد که در مقام بیان موضوع و حکم واحدی هستند، حتی اگر به صورت مثبتین باشند، بین آنها تنافی رخ خواهد داد؛ چون یکی از آنها حاکی از وسیع بودن موضوع حکم بوده و دیگری از مضیق بودن حکایت خواهد داشت و در نتیجه تنافی رخ داده و همان نتیجه متخالفین را به دنبال خواهند داشت. در محل بحث نیز امام علیه السلام در مقام تبیین انفال، به دو مطلب اشاره کرده اند که یکی از آنها مطلق و دیگری مقید است و با توجه به مطلب ذکر شده، حمل مطلق بر مقید صورت می گیرد و نتیجه این چنین است که صرفاً زمین های مواتی که مالکان آنها فوت کرده اند، متعلق به امام علیه السلام و حکومت اسلامی خواهد بود.

البته تقیید یا تخصیص در صورتی که انجام می گیرد که خطاب مشتمل بر قید، از نظر سندی حجت بوده باشد و در بحث حاضر، روایت حماد بن عیسی مرسله است و از اعتبار کافی برخوردار نیست و نمی تواند موجب تقیید روایات مطلقی گردد که از اعتبار سندی برخوردار هستند.^۲

۱. وسائل الشیعة: ۹: ۵۲۴.

۲. الا اینکه وجهی همچون مقبوله بودن روایت، نقل شدن در کتاب کافی یا از اصحاب اجماع بودن حماد بن عیسی استفاده شود.



در پایان بررسی این دسته از ادله، اشاره به این مطلب خالی از فائده نیست که از مرسله حماد بن عیسی استفاده می شود که زمین های خراب و میته متفاوت هستند؛ چون در ادامه روایت، با استفاده از تعبیر «كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَا رَبَّ لَهَا»، زمین های موات را در عرض زمین های خراب قرار داده است که از آن استفاده می شوند این دو عنوان متفاوت هستند. این مطلب می تواند مؤیدی بر این نکته باشد که ارض خربه مطلق نیست و صرفاً زمین های موات بالعرض را شامل می شود. در نتیجه در صورت اعتبار سندی مرسله، موجب تقیید خواهد شد.

دسته دوم: روایات مربوط به زمین های موات

دسته دوم از روایات قابل استناد برای تعلق زمین های موات به حکومت اسلامی، روایات مرتبط با زمین های موات است.

روایت اول: مرفوعه احمد بن محمد

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن الحسن بن الصفار] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: قَالَ: وَ مَا كَانَ مِنْ فَتْحٍ لَمْ يُقَاتَلْ عَلَيْهِ وَلَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ إِلَّا أَنْ أَصْحَابَنَا يَأْتُونَهُ فَيُعَامِلُونَ عَلَيْهِ فَكَيْفَ مَا عَامَلَهُمْ عَلَيْهِ النَّصْفُ أَوْ الثُّلُثُ أَوْ الرَّبْعُ أَوْ مَا كَانَ يَسْهُمُ لَهُ خَاصَّةً وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا أَعْطَاهُ هُوَ مِنْهُ وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ الْمَوَاتُ كُلُّهَا هِيَ لَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ - أَنْ تُعْطِيَهُمْ مِنْهُ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ - وَ لَيْسَ هُوَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْقُرْبَى وَ مِيرَاثٍ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ فَهُوَ لَهُ خَاصَّةً وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى الْحَدِيثُ.^۱

در این روایت به صراحت و با استفاده از ادات عموم اشاره شده است که همه زمین های موات، متعلق به امام علیه السلام هستند. بنابراین این روایت به لحاظ دلالتی تام است، اما سند آن دچار اشکال است؛ چون علاوه بر ارسال و رفع، قائل سخن مشخص نیست و به امام علیه السلام نسبت داده نشده است.

روایت دوم: روایت عمر بن یزید

و بِإِسْنَادِهِ [محمد بن الحسن] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ أَرْضًا مَوَاتًا تَرَكَهَا أَهْلُهَا فَعَمَرَهَا وَ كَرَى أَنْتَهَارَهَا وَ بَنَى فِيهَا بِيُوتًا وَ غَرَسَ فِيهَا نَخْلًا وَ شَجَرًا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع - كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ لَهُ وَ عَلَيْهِ طَسَقُهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْإِمَامِ فِي حَالِ الْهُدْنَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ فَلْيُؤْطِنْ نَفْسَهُ عَلَى أَنْ تُوْخَذَ مِنْهُ.^۲

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۹.

۲. وسائل الشیعة ۹: ۵۴۹.



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

این روایت از نظر سند به جهت اشتمال بر عمر بن یزید محل بحث واقع شده است؛ چون اینکه دو راوی با نام عمر بن یزید وجود دارد و یا اینکه یک نفر است، محل بحث است و در صورت تعدد، وثاقت فرد دوم ثابت نیست؛ لذا مورد بین ثقه و غیر ثقه می شود. این بحث در محل خود به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

در این روایت درباره آباد کردن زمین مواتی که صاحبانش آن را رها کرده باشند، سؤال شده و امام صادق علیه السلام در پاسخ فرموده اند: کسی از مؤمنین که زمینی را احیاء کند، آن زمین برای او خواهد بود. اما در ادامه روایت مطرح شده است که باید احیاء کننده زمین در زمان صلح، خراج پرداخت کند و همچنین باید خودش را آماده کند که در زمان ظهور امام علیه السلام، آن زمین را از او بگیرد.

با توجه به لزوم پرداخت خراج در زمان صلح و همچنین گرفتن زمین ها از احیاء کننده در زمان ظهور امام علیه السلام، روشن می شود که احیاء کننده مالک زمین نمی شود بلکه زمین ها متعلق به امام علیه السلام هستند؛ چون اگر ملک خودش باشد، پرداخت خراج لازم نیست. البته از نظر عقلی مشکلی وجود ندارد که مالک زمین، چیزی به امام علیه السلام نیز پرداخت کند، اما از نظر عرفی، پرداخت خراج حاکی از این است که احیا کننده مالک نیست و زمین همانند عاریه ای در دست او است تا امام علیه السلام ظهور کند و زمین ها را از آنها پس بگیرد.

ممکن است در اشکال به استدلال ذکر شده بیان گردد که در صدر روایت، درباره زمین مواتی که صاحبانش آن را رها کرده اند، سؤال شده است و لذا زمین های موات بالعرض محل بحث است و همین امر قدرمتیقن در مقام تخاطب محسوب شده و مانع از انعقاد اطلاق در کلام امام علیه السلام می شود. در نتیجه روایت صرفاً در مورد زمین های موات بالعرض قابل تمسک خواهد بود و با عدم قابلیت استدلال در این روایت، احتمال داده می شود که زمین های موات بالاصاله جزو مباحات باشند که با احیا، به ملکیت احیا کننده در آمده و پرداخت خراج نیز لازم نباشد.

نسبت به این اشکال، سه پاسخ قابل ذکر است:

پاسخ اول: صرف ترک کردن صاحبان زمین دلالت بر وجود سابقه احیا در زمین ها نمی کند؛ چون ممکن است صاحبان زمین، آن زمین ها را به صورت موات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام خریداری کرده باشند و یا اینکه به آنها هبه شده باشد.

ممکن است در اشکال به این پاسخ گفته شود که فرضاً ترک کردن اهل زمین دلالت بر موات بالعرض بودن نداشته باشد، در ادامه روایت تعبیر به «کَرَى أَنَّهُارَهَا» به کار رفته است که به معنای جریان انداختن نهراهاست و همین امر قرینه می شود که سابقاً آباد بوده و نهر داشته است و به جهت ترک صاحبان آن، خراب شده است. در نتیجه موات بالعرض محسوب می شود.

مناقشه بر این مطلب این چنین است که تعبیر «کَرَى أَنَّهُارَهَا»، لزوماً به معنای جاری ساختن نهراهای موجود نیست، بلکه این تعبیر در موارد ایجاد و ساخت نهر نیز قابل صدق است. مؤید این مطلب نیز روایاتی است که در آنها در مورد به جریان انداختن تعدادی از نهراها توسط جبرئیل علیه السلام از تعبیر «کَرَى» استفاده شده است. به عنوان مثال در روایت حفص بختری آمده است: «مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَ كَرَى بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانُ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ الْفُرَاتُ - وَ دِجْلَةُ وَ نَيْلٌ وَ مِصْرٌ وَ مِهْرَانٌ وَ نَهْرٌ بَلْخٍ - فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالْأَرْضِ وَ هُوَ أَفْسِيكُون»^۱. این در



جلسه: ۷۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

حالی است که این چنین نبوده است که نه‌رهایی وجود داشته باشد و حضرت جبرئیل علیه السلام آنها را به جریان انداخته باشد، بلکه این نه‌رها را ایجاد کرده است.

پاسخ دوم: بر فرض پذیرفته شود که صدر روایت مربوط به زمین های موات بالعرض باشد، این قدر متیقن در صورتی مانع از اطلاق پاسخ امام علیه السلام می شود که خود امام علیه السلام پاسخی ذکر کنند و قرینه تخاطب او با سائل، مانع از ایجاد اطلاق در کلام ایشان گردد، اما نکته حائز اهمیت این است که امام صادق علیه السلام کلامی از خودشان بیان نمی فرمایند بلکه به کلامی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را در پاسخ به سؤال فرموده اند بلکه با توجه به تکرار شدن این مطلب توسط ایشان، کبرای کلی بوده است و امام صادق علیه السلام آن کبرای کلی را در مورد سؤال تطبیق کرده اند. در نتیجه وجود قدرمتیقن در تخاطب بین امام صادق علیه السلام و سائل، مانع از اطلاق در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شود. پاسخ سوم: اگرچه مرحوم آخوند عدم وجود قدرمتیقن در مقام تخاطب را به عنوان یکی از مقدمات برای تمسک به اطلاق ذکر کرده اند، اما این مطلب مبنائی است و می توان گفت: اساساً قدرمتیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق یا حجیت آن نیست. بنابراین روایت عمر بن یزید دلالت می کند که زمین های موات متعلق به امام علیه السلام هستند و ایشان نیز اجازه داده اند که در زمان صلح، مردم آن زمین ها را احیاء کنند و در قبال استفاده از آن، خراج پرداخت کنند.